

« برنامه عمل یهود در تاریخ معاصر »

چکیده کتاب: یهودیت به مثابه تمدن

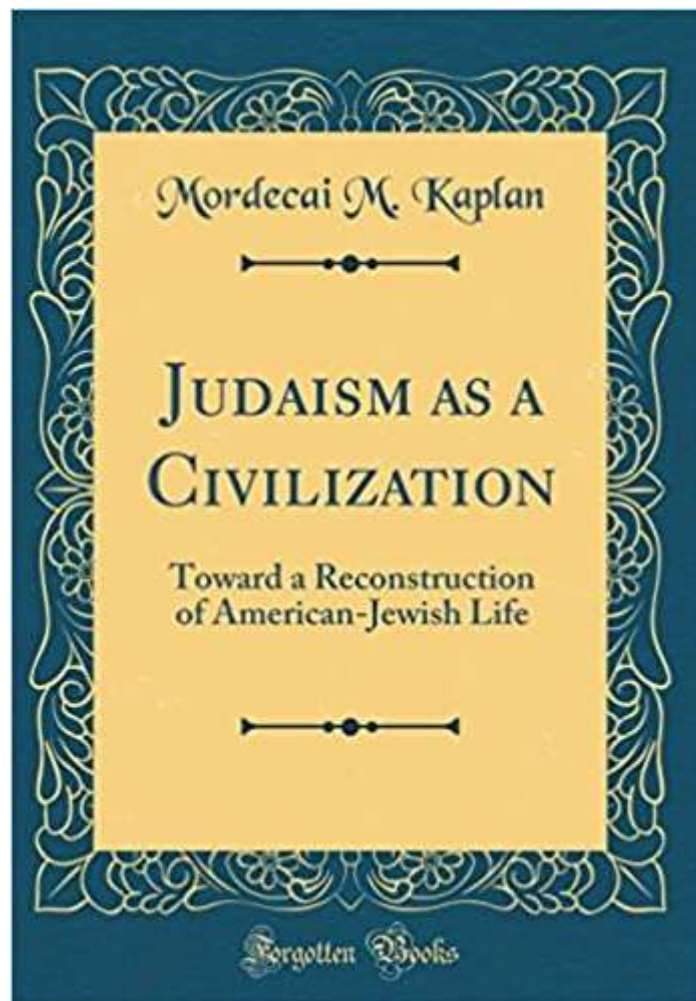
تهیه: نعمت اله مظفرپور، پژوهشگر حوزه ارتباط اندیشه سیاسی و دیپلماسی

mozaffarpour77@gmail.com

• دیباچه:

یکی از منابع عمیق اندیشه سیاسی یهودیت مبتنی بر برنامه پیشنهادی زیربنایی، کتاب ۶۰۰ صفحه ای یهودیت به مثابه تمدن (Judaism as a Civilization) نوشته مردخای کاپلان است که از آن به انجیل یهودیت معاصر تعبیر می کنند. این اثر شگرف و اضافات آن در طی چاپهای مختلف، محصول عمر صد ساله مردخای کاپلان است. کاپلان استاد و نظریه پرداز یهودی در سال ۱۸۸۱ در روسیه قدیم و لتونی کنونی به دنیا آمده و در سال ۱۹۸۳ و در ۱۰۲ سالگی در نیویورک درگذشت. در سال ۱۸۸۹ به همراه خانواده اش به نیویورک رفت و به پدرش که در نیویورک ساکن شده و به جاکوب جوزف، روحانی مشهور یهودی همکاری داشت پیوست. او در آنجا به مدرسه رفت و در حوزه الهیات یهودی آمریکا الهیات آموخت. او لیسانس و فوق لیسانس خود را در فلسفه و فلسفه اخلاق در کلمبیا گذارند. در آن زمان عضو یهودیت ارتدوکس بود و مشاور جنبش اسرائیل جوان بود. در سالهای ۱۹۳۷ لغایت ۱۹۷۰ نوشتارهایی را درباره بازسازی یهودیت خلق کرد که حول محور مفهوم یهودیت به مثابه تمدن بود. او به همراه دامادش کتاب یهودیت به مثابه تمدن را در سال ۱۹۳۴ نوشته که بارها تجدید چاپ و منتشر شده است. روح کتاب این است که یهودیها باید بتوانند یهودیت را نجات دهند و عکس قضیه ممکن نیست. یعنی دین یهود قادر نیست یهودیها را نجات دهد. این هم از طریق ذهنیت «تمدنی» و طراحی راهبردی مدنی ممکن است که بین اشتراکات دین با مسائل مستحدثه پیوند برقرار می کند. او نه اصلاح گرایی است که به تسلیم یهود در مقابل نظم جدید معتقد باشد و نه ارتدوکسی است که فقط به ناب بودن یهودیت و چسبندگی به متن تورات تعهد داشته باشد. بلکه راه میانه ای را معرفی می کند که بین تراش و وضعیت کنونی وصلت ایجاد کند. او بنیانگذار جنبش بازسازی یهود است که بیشتر تعلقات محافظه کارانه دارد گرچه در جوانی با اردوگاه ارتدوکس سنخیت داشت. در اینجا محورهای اساسی این اثر مهم به طور سلسله وار رده بندی می شود. می توان گفت کتاب فازهای ذیل را طی می کند: ۱. وضعیت یهودیت و یهودیان در عهد باستان ۲. وضعیت یهودیان و یهودیت در دوره کلیسا ۳. عهد بعد از

کلیسا و چالشهای عصر دولت- ملتها برای یهودیت و یهودیان ۴. عصر روشنگری و چالشها و فرصتهای مربوطه ۵. راهکارهای دیگران برای پایداری یهود و یهودیت در عصر مدرن ۶. راهکار تمدنی مردخای کاپلان ۷. مولفه های راهکار تمدنی کاپلان بویژه در ارتباط با ملت یهود و دین یهودیت

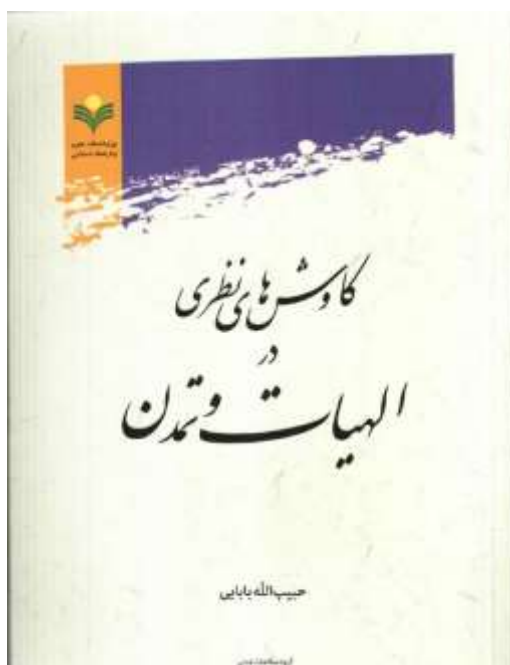


• تمدن به مثابه سطح تحلیل:

در حقیقت سطح تحلیل کاپلان، تمدنی است. سطح تحلیل یکی از کلیدی ترین مفاهیم در روش شناسی و معرفت شناسی است چون «قاعده مندی» یک حوزه مطالعاتی را بر اساس «اولویت» مفهومی برای شکل گیری یک «نظریه» نشان می دهد. مثلا بر اساس سطح تحلیل شخصیت، نظریه روان شناسی پدید می آید و بر اساس سطح تحلیل فرد و جامعه، دانش جامعه شناسی شکل می گیرد. یا مثلا سطح تحلیل روابط بین الملل قبل از وستفالی، امپراتوری بود و بعد از آن دولت- ملتها هستند. اما در این میان کسانی مانند فوکویاما و هانتینگتون پیدا

شدند که روابط بین الملل را بر اساس سطح تحلیل تمدنی ارزیابی کردند. آنها معتقد هستند که سیاست بین الملل بر اساس Coaction و Interaction و دیالکتیک تمدنی رقم می خورد. اگر تمدن را کلان نظام مناسبات انسانی بدانیم، تمدن بسیار فراتر از دولت- ملتها واقع می شود و مثلا بخش اعظم کشورهای اسلامی و غربی بر اساس اشتراکات عقیدتی در قالب یک تمدن واقع می شوند. نظریات تمدنی نیز همانگونه که نصر معتقد است بر اساس Presiding Idea از هم تفکیک می شوند. خلاصه اینکه سطح تحلیل تمدنی به مانند سایر سطوح از جمله سطح ایدئولوژیک؛ خود، دیگران، وضعیت موجود تمدنی و وضعیت مطلوب تمدنی را بررسی می کند و عالم را از این چشم انداز مطالعه می کند. سطح تمدنی که نگاه جامع تر به تحولات فرهنگی و اجتماعی دارد، در مقابل نظریه های نظام جهانی و جهانی سازی و نظریه های جزئی نگر دولت- ملت واقع می شود. تمدن به مثابه سطح تحلیل حامل دو سطح جزئی نگر و کلی نگر است که تاثیر فرهنگی، دینی، ارزشی و هنجاری را در جوامع انسانی مد نظر دارد.

حجه الاسلام دکتر حبیب اله بابایی تمدن پژوه برجسته کشورمان در کتاب ارزشمند «کاوشهای نظری در الهیات و تمدن»، خلاصه ای از کتاب کاپلان را درج و منتشر نموده است و این نویسنده نیز به توصیه ایشان کتاب کاپلان را بررسی کرده و در اینجا محورهایی کلی از این اثر ذکر می کند. گرچه درک دقیق آن نیازمند یک سال کوشش و مطالعه است. بابایی در آن کتاب می نویسد حضور یهودیت در منطقه ما تمدنی است و لذا مواجهه سیاسی {و جهادی} با آن کفایت نمی کند.



• محورهای کتاب: چالشها و فرصتهای یهودیت

۱. چیستی یهودیت: یهودیت فراتر از دین یهود است و شامل مجموعه ای از اندیشه ها، تجارب، تلخیصها و رنجشها و کوششهای مردم یهود در طول تاریخ است. به تعبیر دیگر یهودیت خلاصه ای از ظهور و بروزهای ملت یهود در گذشته و حال است. دین یهودی هم صرفاً یک مولفه ای از یهودیت است گرچه مهمترین مولفه آن است.
۲. یهودیت قبل و بعد از بحران عصر روشنگری: اعتقاد تاریخی یهودیان به رستگاری آنجهانی موتور محرکه خود حفاظتی و همبستگی بود اما با تاثیرگذاری عصر روشنگری در عقیده رستگاری آنجهانی، حیات یهود با کسالت مواجه شده و نیازمند جایگزینی برای نگرش سنتی رستگاری است. قبل از قرن ۱۹ یهودیان یهودیت را دین خود می دانستند اما بعد از آن گام به گام آنرا باری بر دوش خود تلقی کردند. عده ای با خلق نوشتارهایی خواستار پذیرش دیانت یهودی با صبر و سرافکندگی شدند اما عده ای دیگر اعتراض کردند که اصلاً لازم نیست با سرافکندگی دیانت را پذیرفت بلکه راه ارتداد باز است و یهودیها می توانند خود را نجات داده و از دامن دین رها سازند. از نخستین کسانی که ادبیات طنزگونه ای خلق کرده و یهودیت را نه یک دین بلکه بدشانسی نامید هاینریش هین بود. این بحران اساساً از آلمان آغاز شد و بحران و تنش یهود با مدرنیته به سراسر اروپا تسری یافت. یهودیت کم کم مایه ناخشنودی و بلکه آشوب قلمداد گردید. حتی یهودیان اروپای شرقی هم که به سنت یهودی پایبندتر بوده اند با مشکل مواجه شدند. در اروپای غربی ازدواج با یهودیان ممنوع گردید. در عین حال عده ای پذیرفتند که یهودی بمانند اما ادبیاتی خلق شد که آنها در قالب آن از خداوند می خواستند که یهودیان خوبی باشند. این ادبیات نشان می داد که یهودی بودن خوب نیست ولی می شود یهودی بهتری شد. سپس این بحث مطرح شد که همه برابرند اما برخی زرد، سیاه، سفید و یهودی هستند. یعنی یهودی بودن به عنوان یک لکه سیاه مطرح شد. این مباحث و ادبیات توسط خود یهودیان مطرح گردید و می خواستند که مکانیسم توجیهی برای مشکل خود خلق کنند اما خود تحقیری در همه جا به طور فزاینده ای شیوع می یافت و حقارت بیش از آن بود که قابل توجیه باشد.
۳. پرسش از چیستی یهودیت و گذشته های سنتی ماقبل روشنگری: خلاصه اینکه این مباحث و معضلات به طور بنیادین؛ مبانی اعتقادات یهودی را خدشه دار می کرد. حال این پرسش برای یهودیها مطرح شد که مبانی اعتقاد یهودی چیست و آنها چگونه یهودی شده اند؟ پاسخ این بود که یهودیت یک دینی است که از اجداد آنها بدانها منتقل شده است و مایه اتحاد و اخوت میان آنها است. پرسش دیگر این بود که چرا یهودیان علیرغم اینهمه مشکلات و علیرغم مخالفتهای جهانی همچنان دین خود را حفظ کرده اند و چرا اکنون حاضرند به دلیل فشارهای بیرونی، از دین خود دست بردارند؟ چرا در زمان قبل از روشنگری، یهودیان به دین خود چسبندگی داشتند و مشکلات کمتری داشتند؟ پاسخ این است که محیط زندگی قبل از روشنگری به گونه ای بود که دین

بخشی عمده از شاکله آن بود که بر سه مفروض استوار بود: نخست اینکه تعالیم و وصایای ادیان درباره آن جهان و انسان دارای اعتبار هستند و همه انسانها باید بدان مقید باشند. دوم اینکه این جهان مملو از گناه است و رستگاری فقط در آن جهان حاصل می‌گردد. سوم اینکه رستگاری آن جهانی با تقید اینجهانی انسان به اراده خداوندی حاصل می‌گردد. یعنی یهودیان قبلا هم در ارتباط محیطی بودند و کنش و واکنش داشتند اما محیط با چارچوبهای کاری آنها نسبتا سازگار بود و آنها در مواجهه با محیط مشکل و بحران و سرگستگی نداشتند در حالیکه با روشنگری کناکنش آنها موجد شک و شبهه و تنش شد و یهودیان دچار سرگیجه شدند. البته مشکل دیگری نیز وجود داشت و آن اینکه پیروان ادیان دیگر نیز خود را منشا رستگاری و تابعین این آموزه‌ها را واجد رستگاری در آن جهان می‌دانستند. اما اعتماد به نفس یهودیت بسیار بالاتر از دیگران بود و فقط خود را واجد رستگاری می‌دانستند و لذا هیچ تهدید و فشاری نمی‌توانست یهودیها را به دور شدن از تعالیم و ترک دین وادارد. رستگاری آنجهانی منوط به تعهد به آمال افراد یهودی و تعهد به یهودیت در این جهان بود و این نگرش نگهدارنده یهودیت در گذشته بود. بحث دیگر چگونگی زندگی این جهانی بود و این نکته برجسته بود که راه کسب رستگاری آنجهانی، زهد اینجهانی است. در پاسخ و در عین دکترین پنهانکاری، این رویه غالب بود که یهودی باید در کنار مردم یهود ایستاده و فعالیت اجتماعی داشته باشد. اعتقاد به رستگاری آن جهانی نه تنها ملت یهود را متحد می‌کرد بلکه این فکر را القا می‌کرد که ملت یهود به دلیل اعتقاد راسخ به این اصل دارای امتیازات ویژه‌ای در این جهان هستند. این خود برتر بینی به قدری شایع شد که مسیحیها واکنش نشان دادند و شکسپیر گفت که یهودیها هم آدمهایی مثل مسیحیها هستند. یهودیها رستگاری آنجهانی را منوط به زندگی خوب اینجهانی می‌دانستند و معتقد بودند یهودیها باید در این جهان هم خوب زندگی کنند. یعنی روز به روز یهودیها از زهد دور شدند.

۴. **فرصتهای روشنگری برای یهودیت:** آموزه‌های عصر روشنگری بر اساس برابری انسانها و منطق شهروندی شکل گرفت که یهودیها را هم موجوداتی حقیر نمی‌پنداشت و آنها نیز دارای حق شهروندی شدند. این رهاسازی، فضا را برای یهودیها باز کرد تا از استعداد و نبوغ خفته خود بهره ببرند. آنها مانند انسانهای گرسنه‌ای بودند که اکنون به غذای گزاف رسیده باشند. روشنگری فضای عمل برای یهودیان باز کرد تا داشته‌های معنوی و مادی و اقتصادی را به معرض نمایش بگذارند و خود را با وضعیت جدید تطبیق دهند. توفیق در این مسیر باعث شد که یهود از بابت دین خود احساس تحقیر نکرده و بلکه بدان افتخار کند و گام به گام خود را با فضای جدید تطبیق دهد. این موضوع باعث تفسیر جدیدی از رستگاری در نزد یهود شد. با تحول در مفهوم و مختصات رستگاری آنجهانی، نظم ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی و نیز کنشها و واکنشهای پیروان ادیان از جمله یهودیت دچار تحول شد.

۵. **چالشهای فراروی یهودیت در دوره دولت- ملتها(بعد از وستفالی):** در عین حال تحولات نوین چالشهایی از نوع دیگر برای یهودیت رقم زد و باعث بی نظمی در میان پیروان ادیان گردید. مطالعه این آشفتگی و علل و دلایل آن و راههای غلبه بر آن در عین صیانت از مفهوم رستگاری؛ وظیفه اصلی این کتاب است. در زمان روم قدیم یهودیهای اسکندریه گرچه حقوقی داشتند اما «حقوق جمعی» بود و نه شهروندی و فردی. آنها در آن زمان به اسکندریه به عنوان شهری خارجی نگاه می کردند. اساسا حقوق همه افراد در سامانهای دانایی قدیم با طبقه و نهادهای متبوع افراد و سیستم فئوالیته شناخته می شد. لذا باید گفت که تکاپوی جدی یهودیت برای احقاق حق فردی از انقلاب آمریکا آغاز شد. فارغ از شخصیت فرد، در سراسر عصر کلیسا، یهودیها به عنوان یک ملت شناخته می شدند. پس از قرون وسطا و قبل از عصر روشنگری هم یهودیت به مثابه یک گروه از سوی حکومتها نگرسته می شد و نه واجد حقوق فردی. بعد از شکل گیری دولت- ملتها نیز همه افراد با هم برابر شدند و لذا حکومتها به خودمختاری یک جامعه به نام جامعه یهودی تن ندادند و یهودیها بین منطق و فرهنگ شهروندی با خودمختاری فرهنگی دچار تنش شدند. فاعدا همه دولتها از شهروندان انتظار دارند از منطق حکومت و قوانین شهروندی و آمال و اهداف آن تبعیت کنند. پرسش این بود که آیا راه متناسبی برای اطاعت از اتوریته دولتی در عین صیانت از خودمختاری فرهنگی وجود دارد؟ آن راه کدام است؟ مختصات صیانت از خودمختاری فرهنگی یهودیت در دنیای دولت- ملتها چیست؟

۶. **چالشهای سیاسی فراروی یهودیت در دوره دولت- ملتها و عصر روشنگری و پیدایش ایده فلسطین:** متعاقب ورود به عصر روشنگری و بویژه انقلاب فرانسه، این چالشها زیاده تر شد و مناظره های جدی در کشورهای مختلف شکل گرفت که حال که امکان شکل گیری ملت یهود(ملت به معنای سنتی و به مثابه یک قوم برگزیده) در درون دولت- ملتها وجود ندارد؛ آیا یهودیها باید دنبال تاسیس ملتی باشند و یا همچنان به عنوان شهروند و یا یک فرقه مذهبی بمانند؟ در پاسخ رهبران امریکا مانند جان ادامز اعلام کردند که ملت یهود می تواند از مزایای منطق شهروندی در همه کشورهای جهان بهره ببرد. ضمن اینکه این پرسش کلیدی مطرح بود که فرقه یا گروه مذهبی چه تفاوتی با گروه سیاسی دارد. آیا این گروه کنش سیاسی خود را با منطق شهروندی تنظیم می کند و یا عقاید مذهبی؟ البته یهودیت با اصول ملیت به معنای تعهد به یک سرزمین جغرافیایی و نیز تشکیل شدن یک دولت از اعضای تابعه خود تعارضی ندارد اما تعارض بیشتر درباره تبعیت ملیت- مذهب قابل مشاهده بود چراکه ملیت نوین هرگز به معنای تقید به پیروان یک دین خاص نیست. این در حالی بود که یهود خود را دین برگزیده خدا می دانست و این اساسا با ملیت مدرن ناسازگار بود. لذا یهود احساس کردند با اصرار بر دکترین امت برگزیده ، عملا مجبورند از منطق ملیت مدرن خارج بمانند. از اینرو این دکترین را طوری تفسیر کردند که به ملیت یهود در یک کشور به نام فلسطین ختم شد. بازگشت به فلسطین که ایده آن قبل از رهاسازی عصر نوسازی در

میان یهود رایج بود اکنون به دستور کار مردم تبدیل شد. این فکر شکل گرفت که یهود برای اجرای آمال تاریخی و مقدس خود در هیچ گزینه ای به اندازه گزینه بازگشت به فلسطین موفق نخواهد شد. بدین طریق یهود احساس کرد که ریشه قدسی خود را در دنیای مدرن می تواند صیانت کند.

۷. چالشهای اقتصادی فراروی یهودیت در دوره دولت - ملتها و انقلاب صنعتی: چالش نظم سیاسی

جهانی همراه با دو ساحت عمده دیگر نیز یهودیت را تحت فشار قرار داد. نظم نوین اقتصادی جهانی، بحران به مراتب بزرگتری نسبت به نظم سیاسی بر حیات یهودیت داشت. زیرا کلا معنویت انسانی و عناصر معنوی با بحران ماشین مواجه گردید. ماشین و اقتصاد ماشینی انسانهای دارای سرزمین را دچار بحران بزرگی کرد که این اثرگذاری بر یهودیها که مردمانی بی سرزمین بودند، مضاعف بود. آنها هیچ زمان سرزمینی نداشته اند و همیشه به صورت پناهجو زندگی کرده اند. با انقلاب صنعتی مهاجرت آنها گسترده تر شده است و در داخل دولت ملتها تحت فشار واقع شدند. اساسا انقلاب صنعتی زندگی بشر را دچار انقلاب کرد و این انقلاب در میان یهود قابل مشاهده تر بود در حالیکه مورخین نسبت بدان بی توجه بوده اند. اساسا انقلاب صنعتی زندگی شهری را که یهودیان در آن هستند را بیشتر از روستا تحت تاثیر قرار داده کما اینکه اکنون هم بیش از ۷۰ درصد یهودیان در ۱۰ شهر بزرگ آمریکا زندگی می کنند. اقتصاد سنتی اگر در میان مناطق دور افتاده محفوظ ماند در میان مناطق شهری که یهودیها همواره به عنوان اقلیت زندگی می کردند بر روندهای بشری غالب شد. یعنی یهود خود به خود از گوشه عزلت خارج شده و مجبور بود به عنوان تاجر و تولید کننده و یا کارگر و برده سفید پوست کار کند و ضمن آن با تهدیدات مختلف مواجهه نماید. صنعتی شدن باعث شد که یهودیان و کارگران یهودی برای منافع غیریهودیان کار کنند و منفعت یهودی و غیر یهودی ترکیب شود و بسیاری مواقع منافع غیر یهودی جایگزین منفعت یهودی شد. اساسا سطح همزیستی و همکاری یهود با غیریهود نسبت به گذشته بسیار تغییر کرد. یهودیها مجبور شدند شیوه زیست و روشها و فرهنگ غیریهود را هضم کنند. در زندگی مدرن، کریسمس به عنوان تعطیلات مسیحی برای یهودیان نیز مهم شد و این هم از آثار عنصر جغرافیا و منطق جدید بود. این مولفه نیز جهان بینی یهود را دچار احساس فشار و مضیقه و انفعال کرد. جهان بینی و منطق قدرت اقتصادی و منفعت و منطق کارگاه اقتصادی بر ذهن و جسم یهود سیطره یافت. یهود یا دنبال منفعت رفت و یا ارتقای قدرت اقتصادی. سرمایه داران طبقه متوسط و متخصصین جدید شکل گرفتند و مدل دیگری از انباشت سرمایه که رضایت را بوجود می آورد، متداول شد. کلا جهان بینی همه از جمله یهودیها با شکل گیری طبقه کارگران حقوق بگیر تغییر کرد و دیگر نگفتند که طبقه و میزان رفاه افراد مشیت خداوندی است و مساله کوشش و کار مطرح شد. سپس کارگران دنبال قوانین و تجمعات و نهادهای مدنی برای صیانت از خود رفتند و طبقات و نهادهای جدید شکل گرفت. ارتقای زندگی و رفاه بسیار مورد توجه واقع شد و موضوعیت یافتن رفاه اینجهانی جای فکر رستگاری و جبرگرایی را گرفت. حقوق کارگران در عهد

مدرن به دلایل مختلفی بسیار بهتر از گذشته رعایت می شد و آزادتر شدند. تفریحات یهودیها متحول شد گرچه هزینه ها هم افزایش یافت. یهودیها مانند همه باید مالیات می دادند اما موارد خاص خود مانند دایرکردن مدارس خاص خود را نیز دنبال می کردند که هزینه مضاعفی می طلبید. در این میان طبقه متوسط قادر به تامین هزینه نبود و متوسل به نهادهای یهودی شد و نهادهای یهودی عملاً طبقه متوسط را در خود جلب و جذب کردند. لذا نهادها بویژه در حوزه آموزش همه طبقات یهودی را دور هم جمع کردند اما به دلیل اینکه این مدارس به صورت خیریه ای کار نمی کردند طبقات متوسط مجبور شدند به مدارس عمومی روی بیاورند. لذا مقولاتی مانند طبقه و رفاه و قانون حمایتی در ذهن یهود جای ملاحظاتی دینی را گرفت. سپس مناسبات مدرن جایگاه اندیشه مهاجرت به فلسطین و دایر کردن کشور جدید را تضعیف کرد. از سوی دیگر کسانی که مدام دنبال اصرار بر تعلقات خاص مذهبی خود بودند از سوی دولتهایی مانند روسیه تحت پیگیری واقع شدند. یهودیها برای مقابله با تفوق بر بحرانهای روحی و محدودیتهای فرهنگی تفریحی جدید و غلبه ارزشهای اقتصادی چه کار کردند؟ پاسخ این است که قوانین و مناسبات یهودی هیچ واکنش کارگشایی نشان نداد به طوریکه گام به گام یهودی بودن کار سخت و سختی شد. منظور از زندگی یهود پاسخگویی به مشکلات اقتصادی یهودیها بود و منظور از قوانین، اصول اخلاقی یهود بود و هر دو کفایت پاسخگویی نداشتند.

۸. **چالشهای ایدئولوژیک فراروی یهودیت در دوره دولت - ملتها و روشنگری:** چالش دیگر، ایدئولوژی مدرن و مدرنیسم است که میراث معنوی یهود را تحت تاثیر قرار داد و جهان بینی بشری از جمله یهود را سریعاً متحول کرد که مهمترین آن تضعیف زیرساخت اعتقاد به رستگاری اخروی بود. معنای احیا و بازسازی یهودیت نیز به هم ریخت و این پرسش شگرف مطرح شد که رستگاری بر حسب ایدئولوژیهای مدرن، چگونه باید صورت گیرد؟ در این باره پاسخ این بود که مدرنیسم سه گرایش عمده دارد که باید مشخص شود کدام گرایش باید سرلوحه کار باشد؟ یعنی علیرغم اختلاف نظرها، باید گفت مدرنیسم با سه گرایش و نحله از قرون وسطی متمایز می شود: گرایش نخست اثبات گرایی علمی است که به عکس نگرش سنتی در دفاع از مقدسات و آموزش تزریقی آن (Indoctrination) آن به یهودیها، بر شواهد و عینیت تجربی و مشاهده گرایی مبتنا یافته است. بر این اساس آموزش نه بر اساس دکتریناسیون و تزریق عقاید به ذهن بلکه بر اساس شواهد عینی انجام می گیرد. گرایش دوم سیر تغییر از خدا محوری و رضایت خداوندی بویژه در حوزه رفاهیات به اومانیزم بود. گرایش سوم محوریت یافتن علم و خلاقیت انسانی در ارتقای امور معنوی بود که به عکس مسلک قرون وسطا شکل گرفت. البته این بدین معنا نیست که همه انسانها از جمله یهود از مبانی جدید تاثیر پذیرفته و پایبند باشند بلکه مساله این بود که مردم از رهبران فکری جدید و روشنفکران تاثیر پذیرفته و پیرو راه جدید آنها حرکت می کنند. به هر حال انسانها شدیداً تحت تاثیر مفروضات ایدئولوژیهای مدرن واقع شدند. ایدئولوژیهای مدرن نیز به امر درست، نیک، اخلاقی و ایدآل

توجه داشتند اما مساله ، چيستی اين امور و تفاوت تفسير مدرن با پارادایم قرون وسطایی است. تضاد تفسير مدرن از اين مفاهيم با يهوديت نسبت به تفسير سنتی بيشتر است. اين سطح از چالش برای يهوديت بی سابقه بود. البته چالش، خیلی چالش دين و دانش نيست بلکه بيشتر تعارض فلسفه با دين است. چون دانش خیلی به ساحت دين وارد نشده و اختلال نمی کند. يعنی نه دانش بلکه «فلسفه ی متأثر از دانش» يود که برای يهوديت چالش ايجاد می کرد. فلسفه محض اعم از فلسفه سنتی و جديد در دين چالش نمی کنند بلکه «فلسفه علم گرا» است که تهديد بود. البته نحله ای از متفکرين يهود که به حقيقت بزرگ ورای ماده معتقد بودند تعارضی با فلسفه علمی مدرن ندارند بلکه نحله ای که متمرکز بر متن تورات و يا انجيل هستند بيشتر با فلسفه علمی تعارض دارند. مشکل ديگر، اندیشه تاريخی بود. دانش مانند دانش فيزيک و شيمي لزوما نافی معجزه و مقدسات نيست بلکه «تاريخ علم گرايانه» است که چالش می آفريند چون علم باعث می شود که انسانها تاريخ را علمی ديده و سنديت معجزات گذشته و قابل اتکا بودن مفروضات دينی را زيرسوال برده و آنها را غيرقابل دفاع و محصول توهمات و عواطف بدانند. همچنين علم، انسان شناسی و روان شناسی و جامعه شناسی خاص را توليد می کرد که خدای معرفی شده در تورات را زير سوال می برد. مهمترين کار مطالعات علم محور اين بود که با لحنی يونيورسال همه اديان را در پی خدا بودن معرفی کرده و لذا برگزيده بودن امت يهود را نفی می کرد و يهوديت را نيز دينی در کنار ساير اديان می دانست و همه اينها را با عينک علمی زمينی بررسی می کرد. ديگر اينکه رفاه معيار خوبی و خير شد و لذا مناسبات توليد کالا وارد قوانين يهود شد. خلاصه اينکه دانش بسيار بيشتر از يهوديت نيازهای متنوع انسان را هدف قرار داده و پاسخ می گفت. هنر مدرن هم با يهوديت سازگار نبود. مفروضات تاريخی يهود ناظر بر برگزیدگی يهوديت و ريشه و اصل و نسب آنها توسط ايدئولوژیهای علمی زيرسوال رفت و اين علايق به عنوان مولفه های ساخته و پرداخته ذهن عده ای جهت ايجاد اتحاد و قدرت و درخشان سازی تاريخ گذشته اين قوم تبليغ گرديد. لذا اجداد يهود هم انسانهایی به مانند انسانهای ديگر معرفی شدند. همه کوششهای تاريخی يهود و اسرئيل کوششی ذهنی و ساختگی برای القای برتری يهود معرفی شدند. با مطالعه دکترين اسرئيل از منظر مدرنيته پی می بریم که تاريخ اسرئيل چگونه است و آنها دنبال چه بوده اند اما ايدئولوژیهای جديد معتقد بودند که نبايد پذيرفت که اين دکترينها دارای اعتبار مستند تاريخی هستند. اسرئيل به عنوان آموزه ای متعلق به نظم سنتی قديمی غيرعلمی قلمداد گرديد. اساسا اومانيسم مبتنی بر انسان است و نه عقیده و يک مذهب خاص. خوبی و بدی نيز معيار ديگری يافت. شناخت دينی نيز انسانی و بر اساس تجربه انسانی قلمداد شد. تورات هم دستاورد زمانی و تاريخمند نويسندگان معرفی شد. سيستم تنبيه يهودی هم زيرسوال رفت زيرا هيچ دولتی حاضر نبود بر خلاف مقررات شهروندی، خاطيان از آداب يهوديت را مجازات کند. خلاصه اينکه اعتبار معرفتی مناسک هم زيرسوال رفت.

۹. منابع قدرت و فرصتهای یهود در مقابله با چالشها: علیرغم بحرانهای فوق الذکر، یهودیت دارای منابع قدرت هم بوده است. مثلاً جمعیت یهودیان آمریکا طی سالهای ۱۸۳۰ لغایت ۱۹۳۰ پنج برابر شده است که در طی دو دهه نخست قرن ۲۰ به آمریکا مهاجرت کرده اند. آنها نهادهای و شرکتهای مختلفی تاسیس کردند. در میان سالهای ۱۹۱۶ لغایت ۱۹۲۵ هزینه های یهودیان در امور خیریه ۱۰ برابر شد. همچنین یهودیان ازدواج فامیلی (محافظه کاری در ازدواج)، زندگی اجتماعی در کنار هم در کشورهای مختلف و تاسیس مراکز یهودی در کشورهای مختلف را رقم زدند که برای آنها تولید قدرت کرد. به عنوان نمونه نظرسنجیها نشان می دهد هنوز هم جوانان یهودی به تصمیم کلان گروهی - اجتماعی برای ازدواج درون گروهی متعهدند ولو اینکه خود چیز دیگری دوست داشته باشند. اما مشکلات باعث می شد که یهودیان گام به گام مثلاً در آمریکا تحلیل بروند و گم شوند. از این رو برای مبارزه با استحاله و گم شدن یهودیان در آمریکا، مراکز یهودی دایر شدند که جمعیت یهودیان را به صورت خوشه ای حفظ می کرد. به طوریکه مطالعات نشان داد که همه جوامع یهودی بالای ۵۰ هزار نفر دارای یک مرکز یهودی بودند. همچنین از میان ۱۲ کامیونیتی با جمعیت بین ۲۰ هزار با ۵۰ هزار نفر، ۱۰ کامیونیتی دارای مرکز یهودی بودند. همچنین از میان ۳۰ کامیونیتی با جمعیت ۸ هزار تا ۲۰ هزار، ۲۳ تای آنها دارای مرکز یهودی بودند. این مراکز در آمریکا به مانند کلیساهای نهادی دنیای مسیحیت شناخته شدند. همچنین در سال ۱۸۷۴ نخستین بنیاد جوانان یهودی موسوم به YMHA در آمریکا دایر شد که کار آن پرورش جوانان یهود و آموزش آنها برای زندگی هنرمندانه در جامعه مدرن بود. این موسسات متعاقباً تکثیر شدند و رستخیز و بیداری یهودیان را رقم زدند. مراسم عبادی نیز تقویت شد و باعث شد که در این خصوص نهاد سازی گسترده صورت گرفته و مکان مختص بدان شکل گیرد که ارزش آنها به عنوان اموال منقول و غیرمنقول بسیار مضاعف گردید. در سال ۱۹۲۷ نظر سنجی نشان داد که از میان ۹۱۲ نهاد و موسسه یهودی ۴۴ درصدش وابسته به تجماعت عبادی بود. نیز آموزش بسیار جدی گرفته شد به طوریکه ۷۵ درصد بچه های یهودی به مدرسه ابتدایی یهودی رفتند. نیز در سال ۱۹۲۶ در ۵۸ شهر بزرگ آمریکا مراکز خیریه و امدادی یهودی تشکیل شدند. در دهه دوم قرن ۲۰ مطبوعات یهودی اشاعه گسترده ای یافته و خوانندگان زیادی جلب نمودند. ادبیات گسترش یافت و در این زمان دائرةالمعارف ۱۲ جلدی یهود منتشر گردید. همچنین اصرار بر انجام مناسک، توسعه آموزش یهودی، فرهنگ و انتشارات یهودی و ایجاد سیستم و تشکیلات اخوت یهودی و انباشت اندیشه درباره فلسطین موعود به عنوان عناصر نگهدارنده معرفی و عمل کردند. علاوه بر این وضعیت سخت زندگی نوین باعث شد که یهودیت خود را بیشتر جمع و جور کرده و برای دفاع از خود و بقای معنایی و مادی بکوشد. اما تاکید باید کرد که مهمترین منبع قدرت یهود افزایش جمعیت بود که مثلاً از ۱ میلیون ۷۷۶ هزار نفر در سال ۱۹۰۷ به ۴ میلیون ۲۲۸ هزار نفر در سال ۱۹۲۷ رسید و همین هم باعث شد تعداد نهادها و سازمانهای یهودی در آمریکا طی سالهای ۱۹۱۶ لغایت ۱۹۲۵ دو برابر شود.

۱۰. **یهودیت به مثابه یک ملت و جایگاه آن در بازسازی یهودیت:** ملت در ادبیات تاریخی یهود به معنای کنونی مد نظر نیست. نیز به معنای اقلیت یهود و اقلیت دینی نیست بلکه به معنای مردمی با هویتی جمعی است که فراطبیعی و ممتاز و متعالی است و به خاطر همین متعالی بودن است که حیات تاریخی خواهد داشت. مفهوم جامعه دینی بسیار نازل تر از ملت دینی است. این مفهوم تا حدی خاصیت خود را در دنیای کنونی از دست داده است. لذا احیای حیات یهودی بستگی به احیای اومانستی مفهوم اسرائیل دارد. ایدئولوژی سنتی کفایت پاسخگویی به نیازهای یهود در عصر حاضر و رفع شکاف بین اسرائیل قدیم با اسرائیل جدید را ندارد. اغماض و بی توجهی به مشکلات و شکافها هم راه به جایی نمی برد و بحران خود را نشان خواهد داد. زیرا ملت قدیم به معنای صیانت از یهود در مقابل غیریهود بود اما اکنون مساله فقط صیانت نیست بلکه پذیرش مردمی مهمتر است. باید بین عناصر قدیمی که به سختی تداوم دارند و عناصر جدید قابل پذیرش؛ وصلت ایجاد گردد. یعنی مفهوم نوین ملت باید به نیازهای جدید پاسخ دهد و حلقه اتصال بین جمعیت یهود ایجاد کند در حالیکه مفهوم سابق این کفایت را ندارد و غیرعملی است. یهودیها هم نباید از ایدئولوژی سنتی و باستانی انتظار گشایش برای مسائل جدید و ارتقای جایگاه اجتماعی خود به شکل نوین داشته باشند. همچنین نباید شکاف بین مفهوم جدید و قدیم اسرائیل را دست کم بگیرند. مفهوم قدیم اسرائیل تا حدی مشکلات یهود را در مواجهه با دنیای غیریهود و صیانت از یهود در عهد اسطوره ای قدیم برطرف می کرد. در آن زمان غیریهودیها هویت بابلی یهود را به طور کامل پذیرفته و متقاعد بودند که یهودیت فازی از اقدام و برنامه خداوندی است و دارای جایگاه ویژه ای در حیات و سرنوشت انسان است. خداوند قوم یهود را خلق و خود پرورش داده است و جایگاه آن را علیرغم عدم پذیرش سایر مردمان ضمانت کرده است. تاکنون هم سایر مردمان این خوانش و جایگاه مهم و ظرفیت جمعی یهود در رستگاری بشر را پذیرفته اند. اصل مسلم این بود که یهود دارای جایگاه استثنایی است. اما این مولفه ها دیگر برای حیات مدرن بشری با منطق شهروندی پاسخگو نیست چرا که نظم مدرن بر اساس حکمرانی دولتی و اصول عقلانی استوار است. در عصر کنونی آموزه های نئوتدوکس و نظرات امثال رافائل هیرش نمی تواند سعادت جمعی یهود را رقم بزند. البته در عهد قدیم و عصر معجزه و اسطوره می توانست موفق باشد و از جایگاه و پایداری یهود صیانت کند. اما در عصر ملتها، حقوق و قانون محور حکمرانی است. اصلاح گرایان هم مجبور شدند عملاً یهودیت را به مثابه یک اقلیت دینی قبول کنند چون فهم آنها از ملت دیگر اعتبار اجتماعی ندارد. نه خود یهودیان چنین پنداری از خود دارند و نه دیگران. مضاف بر اینکه آنها برای غلبه بر مشکلات و آسیبهای ملیت سنتی به نژادپرستی روی آورده اند که این نه تنها مشکلات را برطرف نمی کند بلکه موجبات نفرت و تقابل سایرین را فراهم کرده و با نظم جدید جهانی ناسازگارتر است. لذا مفهوم ملت یهود باید بازشناسی و بازتعریف گردد.

۱۱. رونق اندیشه فلسطین گرایی: با همه دستاردهایی که یهود در آمریکا داشت، این فکر در میان رهبران یهود شکل گرفت که همه تکاپوهای فوق الذکر عمدتاً دفاعی و مربوط به جبران کاستیهای گذشته است اما از این به بعد باید به طور پیشروانه و آینده نگرانه عمل کند و لازمه این رویکرد توجه و تمرکز بر فلسطین است. لذا جنبش صهیونیستی آمریکا در سال ۱۸۹۷ راه اندازی شد که بیشتر از سوی ارتدوکسها رقم خورد. آنها معتقد بودند که تکاپوی سابق صیانتی و حفاظتی قدما کفایت نمی کند و یهودیان باید دارای سرزمین مستقلی باشند تا بتوانند همه اهداف را محقق کنند. این نهضت، رنساس یهود نامیده شد. جنگ جهانی اول زمینه های شکل گیری فلسطین را از بین برد اما بعد از جنگ بلافاصله یهودیها و طرفداران صهیونیسم در مقام ارزیابی هزینه های اجرایی این پروژه برآمدند. سازمان صهیونیستی، کمپین Keren Hayesod را راه انداخت. ایده های جدید، ادبیات نوین و اندیشه پردازی گسترده با حمایت و سوبسید سازمان صهیونیستی تولید شد. در این زمان بر جایگاه دو قشر زنان و جوانان تاکید گردید. سازمان Hadassah ، young Judeah و Avukah در دو دهه اول قرن ۲۰ در آمریکا شکل گرفتند که تمرکز آنها بر مساله فلسطین بود.

۱۲. تهدیدات محیطی و یهود ستیزی و واکنشهای یهود: در خصوص تهدیدات محیطی در قرن گذشته شاهد یهودی هراسی و یهودی ستیزی هستیم که پدیده ای نوین با مختصات جدیدی است. اما این بار این یهودی ستیزی باعث شد که یهودیت با اعتماد به نفس بیشتری به جای اینکه به مانند سده های گذشته از عقاید خود فرار کند گرایش بیشتری به جامعه خود پیدا کند. بویژه اینکه به عکس روم و یونان و قرون وسطی دیگر یهودیها جدایی طلب و انزوا طلب نبوده اند و در جامعه مشارکت داشتند. از این رو فرار از اصالت خود عملاً بیفایده بود. در زمان روم و آتن حکومتها انزواطلبی یهود را ناظر بر خودبرتر بینی آنها می دانستند. در قرون وسطی این خودبرتر بینی کاهش یافته و عملاً مسیحیان، یهودیان و مسلمانان با یکدیگر برابر شدند. متعاقباً در قرون معاصر، دولتها یهودیان را برای ترکیب شدن با جمعیت و مسیحیان تحت فشار گذاشتند و در این مسیر از متفکرین یهودی و مسیحی بهره بردند. یهود ستیزی پدیده نوینی بود که متفاوت از تلقیات قرون وسطا است. یهودستیزی اولاً یهودیها را قومی کهنتر و کم عقل می پندارد و دوم اینکه معتقد است اگر اینها در جامعه هضم هم بشوند باز هم جامعه، فرهنگ و سیاست را فاسد می کنند و به مانند میکروب هستند. این رویکرد با نظریات قوم گرایانه، نژاد گرایانه و ملی گرایانه حمایت می شد. در سوی دیگر حرکتهای جدی در یهودیت برای مقابله با یهودستیزی شکل گرفت. البته یهودی ستیزی در آمریکا هیچ زمان به اندازه آلمان نشو و نما نداشت در حالیکه آلمان مادر یهودی ستیزی بود. یهودی ستیزی در صد ایزوله کردن یهود، حذف آنها از قدرت بویژه قدرت اقتصادی از طریق اعمال فشار و تبلیغات گسترده بود اما همین مساله محیطی باعث انسجام و رنسانس جدیدی در یهودیت بویژه اصرار بر تاسیس خانه و کشور یهودی شد. لذا کار فکری و راهبردی برای استخراج ایده های گذشته برای ساختن آینده و احیای قوت گرفت و در این

خصوص مفهوم سازی گسترده ای صورت گرفت. عامل محیطی دیگر حرکت‌های کاتولیک‌های آمریکا برای صیانت از فرهنگ و شیوه زیست به عنوان یک اقلیت منسجم اما کوچک بود که باعث شد ملیتها و مهاجرین دیگر از جمله یهود نیز چنین کنند. یهود در مسیر رنسانس و انسجام بیشتری افتاد. همچنین انسجام و اقتدار کاتولیکها باعث شد که پروتستانها هم در رقابت به تکاپو افتاده و رویکردی تهاجمی و تند اتخاذ کنند و همه اینها نیز باعث شد یهودیها بیشتر تلاش کنند زیرا با چشم خود می دیدند که مسیحیان به قدرت قاهره آمریکا تبدیل می شوند و از این بابت احساس تهدید می کردند. اما راه یهود نیز از منظر دیگری بازتر می شد. یهود نه تنها در رقابت با مسیحیان مقتدرتر می شد بلکه با عنایت به میل و سیر پروتستانتیسیم برای تبدیل به ایدئولوژی ناسیونالیسم آمریکا و فضای آزاد سیاسی و اقتصادی مترتب بر آن، قوی تر می شد.

۱۳. اندیشه ورزی برای شکل دهی برنامه عمل یهودی و مواجهه با چالشها:

خلاصه اینکه یهودیان هم مدرنیته را ضروری دیدند و هم اینکه تراث یهود را در خطر زوال دیدند از این رو اندیشه ورزی جدی برای سازش بین واقعیت‌های نوین با معارف یهودی فزاینده شد. عده ای به این فکر افتادند که یهود باید بتواند یک برنامه عمل برای بقا تدوین کند. این برنامه یک اصل محوری دارد و آن تقید به اصول یهود در عین توجه به واقعیت‌های زندگی نوین است. یعنی یهود باید بتواند یک اندیشه ارگانیک و نظام مند حاوی مجموعه ارزشهای خود به مثابه یک کلیت ارائه نماید. در این باره جریانهای مختلفی پیدا شدند: نحله نخست گذشته گرایان و اصلاح گرایان هستند که معتقدند یهودیت یک دین توحیدی- اخلاقی است که از اجداد باقی مانده است. نئو ارتدوکسها معتقدند که خداوند اراده خود را به اجداد یهودی منعکس کرده که محصول آن تورات است و لذا باید خالص و پاکیزه بماند و تن به تغییر و استحاله ندهد. جریان سوم اما ورای متن مقدس اندیشیده و یهودیت را یک فرهنگ و مدنیت و سبک زندگی می داند. در این میان عده ای امکان توسعه چنین زیستی را فقط در فلسطین ممکن می دانند ولی برخی دیگر آنرا در سایر کشورهای غیریهود نیز میسور می دانند که من(کاپلان) از این گروه هستیم. در گذشته یهودیان در مقابله با چالشها موفق شدند یهودی بمانند و خود را حفظ کنند اما اکنون یهودی ماندن کافی نیست بلکه باید برنامه عمل لازم برای گسترش خود و مدیریت تحولات را بدست بیاورند(ذکر مجدد برخی وقایع و تجربه گذشته) دستاوردهای علمی، آموزشی، تبلیغاتی، اقتصادی و فرهنگی و جمعیتی یهود در سده اخیر تشریح شد. اکنون این برنامه عمل مورد نیاز باید به طور نظام مند همه اینها را پوشش داده و به هم مرتبط سازد و نیز با چالشهای جدید مواجهه کند. لذا یهود بیش از هر زمانی برای رقم زدن آتیه خود نیازمند تفکر است زیرا اساسا مفهوم رستگاری یهود از نظر معرفتی به مانند قرن ۱۹ نیست و لذا باید راهکاری جدید برای درک نوین از رستگاری اتخاذ نماید. نکته هم اینکه یهودیها در بین خود اختلاف نظر هم دارند و هیچکدام از اینها در عصر جدید نمی

تواند پوشیده و پنهان بماند و یهودیت باید بتواند این معضلات را مدیریت کند. هیچ گروهی اعم از ارتدوکسها و اصلاح گرایان نیز قادر نیستند هژمون بشوند و حرف آخر را بزنند. اصلاح گرایان معتقدند اصل کلیدی یهودیت توحید راستین اخلاقی است که از اجداد به ارث مانده و قابل صیانت در شرایط کنونی از طریق منطق شهروندی است و نیازی به دفاع از یهود به عنوان یک ملیت نیز نیست. جهان از منطق و پارادایم دینی و الهیاتی خارج شده و وارد فاز عقل شده است و یهودیت باید با فضای کنونی کنار بیایند و وظیفه ای بیش از این ندارند. عقاید اصلاح گرایان در اصول پیتزبورگ مصوب ۱۸۸۵ یهودیان امریکا مندرج است. یهودیت سنتی دارای سه اصل خدا، اسرائیل و تورات بود که اصلاح گرایان، بیشتر بر اخلاق تمرکز دارند که مبتنی بر خوانش خاص از خداوند گرایبی است. یعنی آنها خداواری را مرادف اخلاقی زیست می دانند. بنابراین آنها بیشتر بر خداوند تمرکز دارند تا متن تورات و یا اقتضات اسرائیل. البته قراءت از خداوند هم در منظر آنها در طول زمان متغیر و متحول است. خوانش از خداوند هم الهامی - عرفانی - شهودی است و نه متن محور. دو اصل دیگر یعنی تورات و اسرائیل قابل توجه نیستند زیرا خوانشهای مختلفی از آنها وجود دارد و معلوم نیست کدام خوانش درست است. ولی منتقدین اصلاح گرایان بر این باور بودند که اصلاح گرایان با محدود کردن یهودیت به خدا که فقط انسانهای خاصی قابلیت شهودش را دارند عملاً زیرساختهای بقای یهودیت را خنثی کرده و از حیز حاصلخیزی معنوی و توان مادی ساقط می کنند. اساساً تلاش برای فروکاستن یهودیت به یک فلسفه و اخلاق اشتباه فاحشی است و جایگزین کردن برخی مراسمهای شکلی به جای تورات بسیار مردود بوده و غربی کردن یهودیت است و یهودیت را از جایگاه اعتقاد به برتری و ورا طبیعی بودن می اندازد. این نگرش یهودیت را از دین بودن و نظام معانی و ارزشی ساقط کرده و همه حیثیت آنرا به پیروان و خواهشها و عمل آنها کاسته و به سنت و عقیده یهود و حقوق و قانون پشت می کند. نحله یهودیت محافظه کار

و اصلاح گرایان دست راستی هم تقریباً همتای یهودیت لیبرال بود و تفسیر یهودیت را با سنجه عقل مد نظر داشت. اما معتقد بودند که سطح و غلظت تدین یهودی بالاتر از سایر ادیان است. معتقدند یهود نه تنها به دین بلکه باید به سنت و تاریخ یهودیت هم تعهد داشته باشند و استناد کنند و لذا جز خداوند، تجارب تاریخی هم برای آنها مهم و الهام بخش است. در عین حال هر دو صهیونیسم را قبول ندارند و آنرا تحقق بخش آمال اسرائیل نمی داند. آنها معتقدند که یهودیت با تماس و همزیستی یهودیها با غیر یهودیها گسترش می یابد. اما منتقدین می گویند که راهی برای میانه روی وجود ندارد و بدون ایدئولوژی حاد نمی توان یهودیت را متحد کرد زیرا یهودیت در حال انشقاق و پراکندگی است. لذا باید حلقه ارتباطی الهام بخش و محرک و جهت بخش وجود داشته باشد. نحله دیگر یهودیان نئو ارتدوکس بودند که بر این باور بودند که تورات اجتناب ناپذیر است. تورات را باید از طریق وحی فهمید. برتر بودن یهود خدشه ناپذیر است. هیچ تفسیری از تورات خارج از روشها و آموزه های خود تورات وجود ندارد. وفاداری به تورات تنها راه تعهد به یهودیت و ملیت یهودی است و اسرائیل جایگاه خاصی در تحقق آمال یهودیت

دارد. نه تنها می توان از فرهنگ اروپایی آزاد شد بلکه می توان فرهنگ بدیلی هم عرضه کرد که بر تورات و سنت یهودی مبتنا یافته باشد. اتفاقاً چون یهودیها در دانشگاههای اروپایی تحصیل و تدریس کرده اند می توانند راههای خلاصی از فرهنگ اروپایی را استخراج کنند. این جنبش فرهنگ اروپایی را ملحدانه می دانست و اصلاح گرایان را شدیداً نقد کرد. هرگز حاضر نبودند که یهودیت را به عقل عرضه کنند بلکه معتقد بودند عقل را باید برای دفاع از یهودیت استخداد کرد. مدرنیته بسیاری مواقع گمراه کننده است و مردمان باید به سنتهای گذشته و تراث تکیه کنند. نظریه پرداز اصلی این جنبش سیمون هرش است. او همه پرسشها را اعم از الهیاتی و اجتماعی به تورات ارجاع می دهد. اصلاح عمل و اقدام و سنجش آن با تورات محور اندیشه نئوآرتودوکس است. تورات متنی برای همه زمانها است. اسرائیل نیز مفهوم کلیدی است و به دو دلیل توسط خداوند خلق شده است: اسرائیل دست ساز خداوند برای تربیت سایر ابنای بشر و آموزش آنها است. دوم اینکه اسرائیل صاحب تفسیر تورات و آموزه های پیامبران است. یعنی به عکس یهودیت سنتی برتری یهود را نه به خاطر سابقه تاریخی و سنتی بلکه به دلیل نیاز تورات به تفسیر و صیانت از کتاب دارای محوریت می داند. برتری یهود بیش از اینکه ناشی از سابقه ژنتیک و قومی و فیزیولوژیک باشد ناشی از برتری تفسیری است و البته این نحله به عکس یهودیت سنتی معتقد به اصلاح نوع انسان توسط این قوم و اسرائیل است. اما منتقدین معتقدند که این گروه از تقید به قوانین مصرح تورات فرار کرده و بیشتر دنبال دست بردن در امور دیگر ادیان هستند و بیشتر گرایش مسیونی دارند و از تورات تفسیر به رای می کنند. نحله دیگر **محافظة کارانی** بودند که از آنها به جناح **چپ نئوآرتودوکس** تعبیر می گردد که ریشه در کنفرانس ربیها در سال ۱۸۴۵ در فرانکفورت دارد و نظریه پرداز اصلی آن ذاکاریاس فرانکل بود. فرانکل می گفت که یهودیت در عین توجه به مقتضیات زمان باید به اصول تاریخی یهودیت پایبند باشد. از این گروه به یهودیت تاریخی مثبت و معتدل نیز تعبیر می گردد. اما در عین حال این گروه معتقد است که برای خوانش یهودیت نباید به مقتضیات زمان به طریقی تکیه نمود و آنها را راهنما و کارگردان قلمداد کرد تا یهودیت صورت عقیدتی و الهیاتی خود را از دست داده و به آداب و کنش صرف تبدیل شود. هدف از توجه به معاصرت باید به گونه ای باشد که به تقویت یهودیت و کنش و تمرین (Practice) یهود ختم گردد. تمرین، یک هویت مهجور نیست بلکه کاری است که رفتار مردم یهود آنها پسند کند و سنجه دسته جمعی آنها تایید کند. دانش و نظریه پردازی یهود نیز باید چنین معیار سنجشی را حمایت کند. ضمن اینکه باید جلوی انشقاق در یهودیت را گرفت.

• **اندیشه ورزی من برای شکل دهی برنامه عمل یهودی و مواجهه با چالشها:**

(برنامه تمدنی کاپلان)

تاکنون مشخص شد که یهودیت دچار اختلافات فکری مختلفی است که این قرائتها محل اشکالند. لذا باید سکویی را پیدا کرد که این اختلافات مدیریت شده و وحدت پیدا کنند و آن تعریف یهودیت به مثابه تمدن است. البته همه این نحله ها تقریباً در خصوص برتری یهود و نیز بقای یهود در عصر مدرن وحدت نظر دارند. اما نمی توانند برای بسیاری از پرسشها و کاستیها پاسخی بیابند. همه این نحله ها قبول دارند که یهودیت در حال استحاله در محیط است اما در پاسخ فقط به نگرش کلیشه ای رجوع به عقاید اصیل توراتی و تمرینات عبادی اشاره می کنند در حالیکه این اصلا دافع تهدیدات نیست. آنها درباره چالشهای پیچیده کنونی خالی الذهن هستند. مثلاً اصلاح گرایان، نوارتدوکسها و محافظه کاران هیچکدام با صهیونیسم همراهی نمی توانند بکنند و فلسفه آنها نمی تواند کمکی به پروژه فلسطین بکند. آنها نمی توانند وارد جنبش صهیونیسم بشوند و قادر نیستند رابطه دیاسپورای یهود را با فلسطین تعریف و تبیین کرده و راهی پیش رو بگذارند. در حالیکه فلسطین نقش کلیدی در احیای یهودیت بازی می کند. چالش دیگر یهودی ستیزی است که این نحله ها برنامه ای اساسی برای مقابله با آن ندارند زیرا این اقدام نیازمند کار نظام مند و هماهنگ است. هر یهودی در کشور خود نمی تواند با یهودی ستیزی در کشورش به طور جداگانه مبارزه کند. حتی کارهای انساندوستانه نیز به صورت جزیره ای نمی تواند پیش برود. اینها نیازمند فعالیت دسته جمعی هماهنگ فراملی است. در حالیکه بسیاری از یهودیان از کار گروهی فرار می کنند زیرا این نحله های مختلف جایی مشترک برای کاری مشترک فراهم نکرده اند بلکه یهودیان را از هم جدا و متفرق می کنند. بسیاری از یهودیان هم که تعلق خاطری به این نحله ها ندارند عملاً متفرق تر و سرگشته تر هستند. بویژه اینکه نظام آموزشی کنونی دیگر به سبک قدیم در دست جمعیت های یهود نیست و مقوله ای عمومی تر شده است. در زمینه آموزش مشترک نیز هیچکدام از نحله ها نقطه قابل اتکایی معرفی نمی کنند. راه حلهای افرادی مانند ذاکاریا فرانکل ناظر بر وضع و معرفی مفهوم یهودیت مثبت تاریخی یا **Positive Historical Judaism** و اصول مربوط بدان اصلاً کفایت ندارند زیرا معلوم نیست اصول چه هستند و چگونه می توان روی آن اجماع کرد. دیگر اینکه وقتی مردمانی با مشاهده خراب شدن خانه خود به مثابه دین از آن فرار می کنند احمقانه است که بخواهیم آنها را برای ماندن متقاعد کنیم و حفظ آن خانه با اصول تاریخی سابق را دنبال کنیم. بزرگترین مشکل اینها این است که نگاه درون نگرانه صرف دارند و معتقدند که یهود برتر است اما مساله این است که ما باید بتوانیم به سایرین ثابت کنیم که پایین تر از دیگران نیستیم تا بتوانیم پیروان یهود را نگه داریم. مساله ما حفظ شباهت- غیرشباهت یهود با دیگران نیست بلکه صیانت از **Entity** یهودیت و هویت آن است چون غیریت آن با دیگران یعنی **Otherness** آن در مخاطره است. در حالیکه این نحله ها فقط بر اصول درونی خود تکیه کرده و یا به تاریخ متوسل می شوند در حالیکه خود این اصول در خطرند. دیگر اینکه یهودیان مشکل دارند و نه دین یهود. امروز مساله این است که یهودیان باید بتوانند غیریت خود را حفظ کنند و این با زیست اجتماعی، روابط اجتماعی و آموزش متمایز و مستقل

و منافع فرهنگی محقق می‌گردد و نه با دین یهود که قرائتهای مختلف از آن وجود دارد. این نیازمند رشته پیوندی است که با یهودیت به مثابه یک غیریت متشکل از تاریخ، فرهنگ، زبان، دین، قومیت، استاندارد و رمزگانهای رفتاری، سازمانهای اجتماعی و آمال معنوی و در یک کلام تمدن تحقق پذیر است و نه یهودیت به مثابه دین. یعنی برای رسیدن به نقطه اتصال باید به اجتماعیات و میراث اجتماعی متوسل شد و نه معرفت و نگرش دینی. مناسبات انسانی که در اثنای مولفه های فوق رخ می‌دهد، می‌تواند هویت و غیریت یهودی را حفظ کند و بر سایر تمدنها اثرگذارد و یهود را از انفعال و وحشت و عزلت نجات دهد. چون چالشهای وارده به یهود تمدنی است و لذا نیازمند مواجهه تمدنی با چالشها هست. یعنی برنامه عملی باید تدوین کرد که چند ساحتی باشد. تکرار می‌گردد در این زمینه آموزش بسیار مهم است. آموزش سابقا برای مبارزه با بیسوادی بود اما اکنون چند و چون آن فرق کرده است. آموزش باید در همه سطوح رونق گیرد تا مشخص کند یهودی بودن چه مرزهایی با دیگران دارد و چگونه قابل صیانت است. باید زندگی متفاوت و مدنیت متمایزی برای یهود ساخته شود و صرفا ناب گرا بودن و چسبیدن به متن تورات کفایت نمی‌کند. تمدن یک برنامه ریزی مدون نیست بلکه محصول تلاش قرنهای زندگی و کوشش و رویه سازی و روند سازی است. زندگی یهودی باید از روابط اجتماعی ناشی و با روابط اجتماعی ترکیب شود تا بماند. در روابط اجتماعی یک اصل خیلی مهم است و آن عدالت و تحقق عدالت در میان خود یهودیان است.

۱. **عناصر تمدن:** تمدن دارای عناصر و لوازم وجودی (constituent Elements) اعم از سرزمین، زبان، آداب و عرف، نبایدهای مختلف، هنر تودگانی، ساختار اجتماعی و... است. سرزمین برای تمدن به مانند خاک برای گیاه است. ارتدوکسها اینرا نمی‌فهمند و معتقدند مهم ترین مساله یهود ملت بودن است در حالیکه ملت بودن به معنای سنتی بدون سرزمین و قبل از فلسطین هم حاصل شده است و آنها حرف جدیدی نمی‌زنند. زبان محرک اصلی یک تمدن، مولد آگاهی اجتماعی و وجدان است. آداب و عرف ذهنیت مشترک و سبک زندگی و خودآگاهی ایجاد می‌کند. خودآگاهی لازمه آموزش و پرورش و بقا و هویت است. نبایدها هم نه ممنوعیت بلکه سوق دهنده به سوی اهداف و آمال است. نبایدهای اجتماعی استانداردهای اخلاقی و دینی را جهت می‌بخشند که از آن به ایدئولوژی تودگانی تعبیر می‌گردد. گرچه همه مردم تبعیت کامل از آن ندارند اما عمدتا از گرایشهای درونی همراهی برخوردارند.

۲. **تمدن لازمه بقای یهودیت:** اگر همسویی بین دین و این علایق بوجود نیاید و یهودیت دچار نوعی ایدئالیسم و معنویت گرایی دور از واقعیتهای زندگی بشود مردم از دین رویگردان می‌شوند. یعنی هم دین ضرر می‌کند و هم مردم. اگر دین را از تمدن جدا کنیم دین شکست می‌خورد. تمدن لازمه بقای دین است. اگر دین را

بپذیریم که بعدی اجتماعی داشته باشد باید تمدن مقوم و همراه آنرا بپذیریم. تمدن وابسته به مردم است و دین نیز باید با مردم و زندگی مردم همراه باشد. هنر نیز مهم است و بدون هنر بقای یهودیت ممکن نیست.

۳. **لزوم بازسازی مستمر یهودیت:** یهودیت باید بتواند به همراه تحولات جهان تحول یابد و خود را به طور مستمر مدیریت و متحول کند. یهودیت پس از گذاران دوره های خدامحوری یا اسرائیلیسم یا مرحله Henotheistic که همه امور اجتماعی بر پایه محوریت خداوند، وارد روحانی محوری یا تئوکراتیک شد. بعد از قرن هجدهم مرحله غیب محوری یا Apocalyptic است که تا حدی ایمان و ایمان به جهان جدید جای خدا باوری و روحانی محوری را می گیرد. اما عصر کنونی عصر تمدن است که آن جهان و این جهان را پیوند بزند. دین تعارضی با تمدن ندارد اما فراتر از آن است. دین از حالت ایدئالیستی خارج شده و باید با تمدن مصالحه کند.

۴. **تقسیم بندی یهودیان بر اساس منطق تمدنی:** در این راستا یهودیان به سه منطقه تقسیم می شوند: فلسطین که جای شکل گیری تمدن خالص یهودی است. دوم کشورهایی که یهودیان دارای حقوق اقلیت خاص هستند و لذا می توانند زندگی تمدنی داشته باشند. سوم کشورهایی هستند که یهودیان فقط دارای وضعیت و حقوق شهروندی هستند. در کشورهایی که یهودیان دارای حقوق اقلیت هستند نیز می توانند واجد تمدنی خاص در کنار تمدن عام غالب باشند.

۵. **کارکردها و کارآمدهای تمدن:** تمدن مبتنی بر ارتباط و شمولیت است و همین نیز آنرا از دین متمایز می کند. تمدن مبتنی بر پیوند ارگانیک و نظام مند عناصر و مولفه های مادی و معنوی است. هیچکدام ولی به تنهایی کفایت نمی کنند. متأسفانه عده ای معتقدند باید برای مبارزه با تهدیدات به دین متوسل شد اما غفلت دارند که دین بدون تمدن امر رازگونه ای خواهد بود که فقط برای مراسمهای مذهبی و شکلی می خورد. لذا باید به سوی نقطه عزیمت تمدن سیر کرد. به شرطیکه ما اولاً حس نیاز عمیق بکنیم و دیگر اینکه برنامه ریزی کنیم. تمدن حلقه تسبیح اتصالی کثرتها است. تمدن دنبال از بین بردن عقاید مختلف نیست بلکه درصدد مدیریت کثرتها برای هدفی بلند است. تمدن مانند یک خانواده به روابط متقابل و کناکنش و همکاری اعضا بسته است و بنا نیست دینداران معتقد را همسان سازی کند. در تمدن ایده هم شکل سازی یهود کنار گذاشته شده و سکویی برای جلب و جذب همه نحله ها فراهم میشود. در این وضعیت تا حدی درستی نگرش اصلاح گرایان ناظر بر جدیت مدرنیته روشن می شود اما مساله این است که آنها راهکار نادرستی نشان داده و معتقدند که یهودیت باید از تمدن دست برداشته و برای همراهی با مدرنیته فقط خود را به عنوان یک دین-اخلاق فعال نماید. در حالیکه یهودیت به مثابه تمدن هم به وضعیت مدرن توجه دارد و هم به استانداردهای اخلاقی فراتر از دین ناظر است و انفعالی نیست.

۶. **ملیت، یهودیت و فلسطین:** درست است که ملیت در یهودیت جایگاه محوری دارد اما باید توجه کرد که ملیت با فرهنگ و تمدن معنا پیدا می کند. ملیت از طریق اتکا به گذشته و داشتن راهبرد کنونی و حال برای

زندگی معنا پیدا می کند. نهادی که می تواند گذشته را به حال متصل کند و انتقال فرهنگ نماید، خانواده است. لذا ملی گرایی بیش از اینکه مفهومی سیاسی باشد مفهومی فرهنگی است و هدف آن تمدن است که البته این خلاقیت فقط در اسرائیل ممکن است که خانه ملی یهود محسوب می شود. ملتهای مدرن هر کدام دارای ارزشهای اخلاقی و تمدنی خاصی مانند مسیحیت و اسلام هستند و لذا ملت یهود هم باید ارزشهای اخلاقی و تمدنی خاص خود را داشته باشد. یهودیت بدون محیطی که یهودیها بتوانند زندگی تمدنی خود را به طور کامل تمرین کنند قادر نیست تمدن تولید کند و این محیط فقط در فلسطین محقق است. لذا فلسطین نه فقط یک آرمان تاریخی بلکه یک ضرورت عینی است. مضاف بر اینکه حیات تمدنی یهودیان در سایر کشورها هم بستگی به الگوی فلسطین دارد. یعنی فلسطین فرهنگ و تمدنی را تولید می کند که سایر یهودیان با الهام از آن زندگی می کنند. فلسطین با عنایت به دنیای مدرن؛ سبک حیات یهودی، هنر یهودی، سبک زندگی، آموزش و فرهنگ یهودی را تولید می کند. یهودیان باید در گام نخست خود را از حقارت‌های تاریخی نجات دهند و این هم بدون فلسطین ممکن نیست. چون اساسا نجات اینجهانی نیازمند جامعه ای است که نیازهای انسانی را به طور ارگانیک و نظام مند تامین کند. در عین حال باید دیاسپورای یهودی بتواند به صورت فدراتیو به فلسطین وصل بشود که در عین نظام مندی هر کدام دارای استقلال نسبی باشند. یعنی به جای اینکه به مانند آموزه های نئو ارتدوکسی، یهودیان مشغول عبادت و گردهمایی آئینی بشوند، باید حیات مدنی تولید کنند تا پایدار بشوند و ملت یهود نیز بر خلاف گذشته نه فقط بر حول آئین و عبادات بلکه حول سازمان اجتماعی و نهادمندی مدنی تداوم حیات کند. لازمه این امر هم وجود تساهل در تدین و تکیه بر اشتراکات در نیاز و تمدن و اجتماع است. بویژه اینکه دنیای کنونی به عکس دو سده گذشته دین را از تمدن جدا نمی کند و آنها را در کنار هم می گذارد. اما نکته بسیار مهم تفسیر دین با عقل تجربی و علمی بیطرفانه است تا دعوی وحی و عقل فیصله پیدا کند. نباید تصور کرد که گنجاندن دین در چارچوب عقل تجربی دین را محدود می کند بلکه عقل و مهارت را پشتیبان دین می کند.

۷. **نسبت نحله های یهودیت با فرهنگ گرایی و تمدن گرایی:** نگرش تمدنی ورای نگرشهای دیگر است. نئوآرتدوکسها بر متن تورات تاکید دارند. اصلاح گرایان بر یکتاپرستی اخلاقی و فروکاسته شدن دین به دین بدون جایگاه اخلاقی و فرهنگی در دنیای مدرن اعتقاد دارند. فرهنگ گرایان سکولار که بر فرهنگ توجه دارند اما دین را یک امر صرفا شخصی می دانند و نقطه مورد توجه یهود را مفصل بندی فرهنگی سکولار می دانند. اما من فرهنگ گرایی دینی را حمایت می کنم که دین و فرهنگ با هم ترکیب و همزیستی دارند و کارکردهای مکمل هم را دارند، گرچه با روشنگری تغییرات عینی زیادی در هر دو رخ داده است. هویت یهودی حالت غنی شده تمدن یهودی در تاریخ است که رافع نیارهای مادی و معنوی ملت یهود بوده است. در این خصوص تراث یهودی و بازپروری آن اهمیت دارد اما اهمیت آن به خاطر دفاع از مختصات و ناب بودن دین نیست بلکه از بابت نقش آن در نجات ملت

یهود و بهبود مناسبات اجتماعی آنها است. در این میان بعد عمومی و تودگانی دین هم خیلی مهم است چراکه دین از طریق مناسک و آداب، خودآگاهی را به بار می آورد و علائق جمعی را بازتولید و بازتاب و هویت جمعی را شکل می دهد. جمع بودن و سازمان جمعی لازمه حیات و بقای معنوی است و جامعه، عامل نجات دین نیز هست. مشکل این است که به غلط دین را در مقابل ملی گرایی قلمداد کرده و ملی گرایی را امری جمعی و دین را امری فردی فرض می کنیم در حالیکه هر دو امری جمعی و مکمل هم هستند. در اینصورت دین باید برای نیازهای جمعی کنونی راه پیدا کند. دین یهود در تاریخ با منطق شهری ناساگار نبوده است و شکلی تودگانی داشته است. ادیان دیگر نیز اینگونه بوده اند. دین همواره فرد را جمعی و منسجم کرده است. دین در گذشته تاریخی نیز مطابق با نیازهای اجتماعی عمل کرده است و گرنه از بین می رفت. نکته هم اینکه ممکن است عده ای بگویند تودگانی شدن دین ممکن است خلوص دین را از بین برده و دگرگون کند که اینهم خیلی محل ایراد نیست زیرا مشخص نیست دین خالص غیرمردمی ادعایی؛ چقدر مرادف اراده خداوندی باشد. تمدن البته نیازمند یک دین تودگانی است و بدون آن مردم به خودآگاهی نمی رسند. تمدن یهود نیز باید بتواند تدینی تودگانی داشته باشد و تراث یهود را از نو به طریقی بازشناسی کند. تمدن یهودی به جای کوشش برای شناخت طرح الهی خوشبختی و پردازشهای موهوم ذهنی، باید تکاپوهای تودگانی دینی را تقویت کند. البته اگر این را معیار قرار دهیم یهودیان خارج از فلسطین نخواهند توانست مدنیتی حداکثری و جامع تولید کنند و بیشتر از فلسطین به اقتضانات غیردینی تن می دهند. دین منبع همه چیز جمعی نیست. بلکه مولفه های جمعی دیگری هستند که خارج از دین وارد می شوند. یهودیان باید بین ایندو همزیستی ایجاد کنند. البته این همزیستی، همزیستی عبادت با تمدن جدید نیست بلکه همزیستی مناسک جمعی و جمع اندیشی با تمدن جدید است. (قابل ذکر اینکه به نظر می رسد که تمدن جدید به سوی توجه به عبادت به عنوان مولفه تمدنی در حرکت است و به مانند گذشته غیردینی نیست) عبادت در کنار انعکاس ابعاد الهی زندگی، هویتی جمعی است. البته عبادت باید بتواند خودآگاهی و جهت بخشی ایجاد کند. لذا باید این عبادات به زبان عبری باشند و در عین حال مانع ورود عناصر خارجی از قبیل توجه زیاد به ملی گرایی و تعصبات وطنی باشند.

۸. **معیارهای بازشناسی مستمر تراث یهودی:** در بازشناسی تراث یهودی نیز نباید خود را اسیر یک متن و انتزاعیات بکنیم بلکه دنبال شناسایی ارگانیک دینامیک باشیم که همواره متحول شده است. علاوه بر آن که تفسیر دین باید به طریقی باشد که مناسب مقتضیات زمان باشد. یعنی آموزه های دینی باید پاسخگوی نیازهای زمان و تقویت کننده هویت جمعی باشند. کاربرد عملی و کارکردی معارف دینی بیشتر مد نظر است. لذا باید تفسیر مستمر سرلوحه کار باشد. نتیجه اینکه دین و تراث را باید از سکوی کارکردی و پاسخگویی به نیازهای مردم تفسیر کرد. دوم اینکه چون کارکردها متحولند باید تفسیرها نیز متحول باشند. در حالیکه مخالفین فکر من معتقدند که

هدف باید حفظ یهودیت باشد و کارکردگرایی، یهودیت را از خلوص خارج و از بین می برد. یکی از علل چنین فکری این است که آنها فکر می کنند که یهودیت را باید به تولیدات و تمرینات نسلهای گذشته خلاصه کنند در حالیکه نسل کنونی هم حق دارد ایفای نقش و سهم در میراث یهودی بکند. لذا باید به نسل کنونی و حال حاضر هم اجازه تولید بدهیم. سوم اینکه در این مسیر باید دین را تفسیر تجربی و با دانش بیطرفانه تجربی تفسیر کرد تا دعوی عقل و وحی فیصله یابد و دین مدعی نشود که آموزه هایش از سکوی فراعقلی می آید. البته این به معنای فروکاستن دین به موازین محدود عقلی نیست بلکه حاکمیت موازین عقلی بر اهداف و ابزارهای زندگی است و دین می تواند در خارج از این ساحتها حیات خود را داشته باشد. در اینصورت است که دین می ماند.

۹. **رهیافت گروهی و پیوند جمع و فرد؛ راز پایداری یهودیت:** دین از طریق مناسک و آداب و مراسم ماندگار می شود. مناسک عامل خودآگاهی جمعی است. دین از طریق مناسک و اعمال جمعی در اجتماع جریان پیدا می کند. دین تعارضی با ملی گرایی و میهن گرایی ندارد به شرطیکه ما نگاه جمعی و جمع گرایانه به دین داشته باشیم و دوگانه پنداری فرد- جامعه را کنار بگذاریم. اساسا وفاداری و علاقه به وطن و شهر، همسوی با علاقه جمعی به دین است و در عرض آن نیست. نه فقط یهودیت بلکه همه ادیان هویت‌هایی تودگانی بوده اند. دین تقریبا همسوی با خواسته های اجتماعی انسان سیر کرده است و این سیر در آینده بیشتر خواهد بود. اگر دین در خدمت جامعه باشد، جامعه نیز جهت بخش فرد خواهد بود و در نتیجه فرد در خدمت جامعه و دین خواهد بود. چون فرد از جامعه دل نمی کند. در این صورت دین تودگانی خواهد بود. تمدن در کنار ابزارها و صنایع باید به دین تودگانی هم دست یابد و دین لازمه خودآگاهی جمعی است. تمدن یهود برای پایداری و اثرگذاری باید بتواند دین تودگانی را تقویت کند و طرح و برنامه عمل الهی و ادعای طرح الهی اصلا قابلیت تودگانی شدن را ندارد. لذا یهود باید تراث خود را در این راستا و به مقتضای آن بازتفسیر و بازسازی کند. اساسا بدون آن ایجاد علاقه به دین میسر نیست. البته این استاندارد برای یهودیان مستقر در کشورهای دنیا به جز فلسطین قابل حصول نیست. نیز عبادت را از آنجهت باید پاس داشت که موجد مولفه های اجتماعی و روان شناسانه است. یعنی عبادت در عین ارتقای روحیه فردی باید آگاهی جمعی را ارتقا بخشد. دین زمانی می ماند که صرفا امری رسمی و انتزاعی نباشد بلکه محصول عملکرد و تمرین مردم و وجهی از وجوه تمدن و در گستره تاریخ باشد. لذا باید تفسیر ما هم با این رویکرد و فرض؛ صورت گیرد. تفسیر باید پویا و متحول و با محور کارکرد و مقتضیات زمان باشد. کارکردگرایی بدین معناست که اصول و محورهایی از یهودیت سنتی باید انتخاب شود که با امروز ما سازگار باشند. وگرنه اصرار بر خلوص دین و آموزه های صرف گذشتگان، باعث از بین رفتن یهودیت و هضم آن در مدرنیته بشود.

۱۰. **نهادسازی، اجتماعی سازی و جایگاه نهاد در تمدن و دین:** در این مسیر مهم ترین رکن صیانت و توسعه یهودیت خانواده است. از این رو زن و شوهر باید هر دو یهودی باشند. باید مانع ازدواج یهودیها با غیریهودیها

شد چون تمدنی برنده است که کودکان متعلق به آن تمدن بوده و تعلق خاطر بدان داشته باشند. مگر اینکه یهودیان به قدری جدی و با عزم باشند که بتوانند سایر ادیان را نیز از طریق ازدواج تحت تاثیر قرار دهند. کفایت یهودیت در کفایت زندگی مردم و کفایت آن در تدبیر منزل و خانواده دارد. کفایت هر تمدنی از جمله تمدن یهود نه به ایده های انتزاعی و کلی بلکه به کفایت نهادی و سازمانی است که مهم ترین آن خانواده است. چون ایده ها بدون سازمان اجرا کننده ارزش تمدنی ندارند. نهاد دیگر کنیسه است. کنیسه محل انجام صرف عبادت نیست بلکه محل توجه و بحث درباره نیازهایی است که در خانواده امکان تحقق ندارد. یعنی باز هم کارکرد گرای باید سرلوحه کار باشد. نکته دیگر اجتماعی شدن و تبدیل دین به عرف اجتماعی است که از آن به عرف تودگانی تعبیر می گردد. تمدن بدون عرف دینی شخصیت و هویت خود را از دست می دهد. همچنین دین بدون تبدیل شدن به عرف، از بین می رود. نیز اخلاق یهودی باید شناسایی تقویت و اشاعه یابد. مثلا تورات خوانی باید از نو و با نگاهی نو حمایت شود زیرا عرفی تودگانی را به بار می آورد. یعنی تورات خوانی باید فراتر از یک عبادت بلکه کنشی اجتماعی و مدنی نگریسته شود. نکته دیگر اینکه حاکمیت و محوریت قانون لازمه تداوم دینداری است و اخلاق کفایت نمی کند. زیرا قانون هم اخلاق را در بر دارد و هم اثرگذاری و کارکرد اجتماعی را. نیز عدالت اقتصادی باید توسط یهود دنبال شود و لذا در کارکردگرای یهود اقتصاد لیبرال و مارکسیستی هر دو محل سوال هستند. نیز آموزش یهودی ولو در کشورهای غیریهود مانند آمریکا باید بتواند مشارکت در زندگی اجتماعی، درک زبان عبری و پذیرش الگوهای رفتاری و کنشی یهودی را به بار بیاورد.

● ملاحظات پایانی:

۱. سنخ کار کاپلان بیشتر جامعه شناسانه است تا فلسفی و ذات گرایانه. بیشتر اندیشه سیاسی است تا فلسفه سیاسی. در حالیکه فلسفه سیاسی دنبال خیر و حقیقت و عدالت است، اندیشه سیاسی ناظر بر مسائل و پرابلماتیکهای فکری- عینی است و برای برون رفت از آنها نسخه می پیچد. کاپلان می خواهد با نگاهی حل المسائلی، راههای برون رفت یهود از بحران و یهودیت از ناکارآمدی را مطالعه کرده و به کنش راهبردی آن کمک کند.

۲. کاپلان برای صیانت از یهودیت در عصر حاضر از سیاست، اقتصاد، دین و ایدئولوژی فراتر رفته و به تمدن یعنی کلان نظام مناسبات انسانی می رسد. تمدن مبتنی بر عناصر سرزمین، زبان، قومیت، نبایدها، ایدئولوژی تودگانی، فرهنگ و تاریخ و دین است. دین نیز سکویی در خدمت تمدن است و لذا باید اخلاق گرایانه، تجربه گرایانه، کارکردگرایانه، قانون گرایانه، ارگانیک و نظام مند، عرف گرایانه، متحولانه و تاریخمندانانه تفسیر گردد تا بتواند اجماع ساز باشد. یعنی کاپلان هم یکی بودگی تمدن یهود را حاصل می کند و هم دیگر بودگی آنرا.

۳. کار مردخای در بازسازی یهودیت به دلیل روش شناسی غنی و ارزشهای جامعه شناسانه می تواند مورد توجه و بهره برداری پیروان سایر ادیان و ایدئولوژیها و نظامهای سیاسی از جمله جمهوری اسلامی ایران قرار گیرد. گرچه ما به عکس کاپلان قویا متن گرا و ناب گرا هستیم اما شک نباید کرد که ناب گرایی اصولگرایانه نیز برای بقای خود باید نگاهی جدی به رویکرد تمدنی با محوریت کارکردگرایی داشته باشد. (رک یادداشت: چگونه عمق راهبردی ایران را پایدار کنیم؟ از همین نویسنده) در عین حال باید تاکید کرد که بسیاری از مسائل و پاسخهای روشی او اصلا از نظر معرفتی مد نظر ما نیست.

۴. در سیاست داخلی باید به طریق تمدنی عمل کنیم که زمینه شکل گیری بیشتر ایدئولوژی تودگانی را فراهم آوریم. ایدئولوژی رسمی باید بتواند به عرف و فرهنگ تبدیل بشود تا ماندگار گردد. در کتاب رویارویی آرمانشهرگرایان تشریح کرده ام که چگونه راز قدرت ایدئولوژی آمریکایی ممزوج شدن با فرهنگ و عرف است. با الهام از قالب کلی کاپلان و آثار حبیب اله بابایی می توان محور مناظره ای نوین در ایران بویژه اردوگاه موسوم به اصول گرا، طراحی کرد. مساله کاپلان، مساله ما نیز هست. گرچه ضعفها و خلاهای حاد یهودیت، ضعف و خلا اسلام نیست و اسلام دین ناب است.

۵. اتحاد ملی منوط به نگاه تمدنی در کنار نگاه ایدئولوژیک و دینی است. وگرنه گسلهای قومیتی و مذهبی در کشور تحریک خواهد شد.

۶. نکته مهم اهمیت نگرش کاپلان برای سیاست خارجی ایران است. سیاست خارجی ما نیازمند ممزوج سازی ایدئولوژی با مولفه های تمدنی اسلامی است. در حالیکه ایدئولوژی مانند خرده ایدئولوژی دفاع از حرم، غیریت و تمایز ایجاد می کند، اندیشه، تصویر و عمل تمدنی اسلامی، ریل ارتباطی با اغیار را به ارمغان می آورد. به عنوان نمونه نظام اسلامی برای کار با اهل سنت، اخوان و علویها باید عناصر تمدنی اسلامی را فعال نماید. ۷. در سلسله یادداشتهای دیپلماسی ایرانی، مفهوم «تناسب» پیشنهاد و تشریح شده است. تناسب به معنای یافتن نقطه متناسب ترکیب اهداف و ارزشها است. این موضوعی است که کاپلان از آن به اندیشه ارگانیک تعبیر می کند. (رک: الگوهای سیاست خارجی طراز گام دوم انقلاب، از همین نویسنده)

۸. یکی از نقاط ضعف اردوگاه اصولگرا در ایران، بسنده کردن به هویت و ایدئولوژی است و همین هم باعث می شود نتواند توجه تودگانی را جلب نماید و بلکه با آن تعارض نماید. توسعه گستره ارتباطی اصول گرایی منوط به فعال سازی شمول گرایانه دالهای تمدنی است. یعنی تمدن باید در حلقه ای ورای ایدئولوژی فعال و غنی سازی بشود تا اصولگرایان را به مردم پیوند بزند. ایدئولوژی سیاست خارجی ما بدون نگاه تمدنی قادر به اجماع ملی و همراهی مردم بویژه همراهی طبقه متوسط نیست.

۹. کاپلان روزنه جدیدی فراروی این پژوهشگر و کارگزار خرده پای سیاست خارجی قرار داد. مثلا نگارنده سابقا رویکرد دینی حزب عدالت و توسعه در ترکیه را صرفا با جامعه شناسی- کارکردگرایی تحلیل می کرد اما اکنون می بیند که بازسازی و احیا گری آنها در ترکیه فراتر از جامعه شناسی بلکه یک رویکرد تمدنی نیز هست. یعنی با مفهوم تمدن ما می توانیم درک خود را از تحولات این کشور ارتقا بدهیم.
۱۰. از انجایی که نگارنده، کتاب رویارویی آرمانشهرگرایان (ایران- آمریکا) را به رشته تحریر در آورده است، اکنون برایش روشن شد که استثناگرایی آمریکایی چقدر تحت تاثیر آموزه های یهودی واقع شده است که این دانشجو در آن کتاب تا حدی از آن غفلت کرده است.